

به نام خدا

## فهرست مطالب

### بخش اول مرگ نور ۱

فصل ۱ کجا زندگی می‌کنیم: آرمان شهر یا کابوس شهر؟  
انسانیت در اغماء  
۳  
۷

فصل ۲ شناخت ظلمت معنوی  
لغزیدن و دور شدن  
بازی شکایت  
همان نغمه در زمانی متفاوت  
۱۱  
۱۴  
۱۷  
۱۸

فصل ۳ سایه می‌داند: چرا می‌خواهیم مثبت جلوه کنیم  
پدیده‌آوردگان سایه: والدین، همسر و دوستان  
۲۱  
۲۴

### بخش دوم وجه تاریک ۲۹

فصل ۴ سایه فردی: مجرم بالقوه درون  
سایه و بحران‌های آن در زناشویی  
چگونه از سلامت روح خود مراقبت کنیم  
۳۱  
۳۲  
۳۴

|    |                                  |
|----|----------------------------------|
| ۳۹ | فصل ۵ سایهٔ جمعی و سازمانی       |
| ۴۱ | مقاومت در برابر رشد روحی و روانی |
| ۴۶ | گرایش‌های جنسی                   |
| ۴۷ | طلاق                             |
| ۴۹ | محدودیت عاطفی                    |
| ۵۲ | تعصب و غرض‌ورزی                  |

### بخش سوم مبارزه با حریف خیالی (۱) سایهٔ فردی ۵۹

|    |                                      |
|----|--------------------------------------|
| ۶۱ | فصل ۶ راهکارهای مؤثر در نبرد با سایه |
| ۶۷ | تحول ذهن: گشودن چشم بصیرت            |
| ۶۸ | زندگی به‌عنوان پدیده‌ای مقدس         |
| ۷۰ | شکستن مقاومت فرهنگی                  |

|    |  |
|----|--|
| ۷۵ | فصل ۷ مبارزهٔ خستگی‌ناپذیر: تنها حریف سایه‌های هزار سر |
| ۷۸ | پایان ... آغاز   |
| ۸۳ | لطف سرشار  |

### بخش چهارم مبارزه با حریف خیالی (۲) سایهٔ جمعی و سازمانی ۸۷

|    |                               |
|----|-------------------------------|
| ۸۹ | فصل ۸ شناخت اجتماع: پنج مرحله |
| ۹۰ | اجتماع تصنعی                  |
| ۹۲ | تضاد                          |
| ۹۴ | اغتشاش                        |
| ۹۵ | تسلیم                         |
| ۹۷ | اجتماع‌رهایی بخش              |

|     |  |
|-----|--|
| ۹۹  | فصل ۹ اجتماع‌رهایی بخش: بازگشت به امید |
| ۱۰۱ | آیا به‌راستی سقوط را باور داریم؟       |

|     |  |
|-----|--|
| ۱۰۳ | اجتماع رهایی بخش: راه کمال             |
| ۱۰۵ | احیا: هدف اجتماع رهایی بخش             |
| ۱۰۷ | عشق: بافت اجتماع رهایی بخش             |
| ۱۰۸ | فراگیری: گرایش اجتماع رهایی بخش        |
| ۱۱۰ | تزکیه: کار اجتماع رهایی بخش            |
| ۱۱۳ | اتکای متقابل: چهارچوب اجتماع رهایی بخش |
| ۱۱۴ | اعتراف و دعا: عهد اجتماع رهایی بخش     |
| ۱۱۷ | رهايي: پیامد اجتماع رهایی بخش          |
| ۱۱۹ | تجلیل: سرور اجتماع رهایی بخش           |
| ۱۲۰ | مکاشفه: راز اجتماع رهایی بخش           |

### بخش پنجم سفر به عرصه زندگی ۱۲۳

|     |  |
|-----|--|
| ۱۲۵ | فصل ۱۰ عزیمت از ظلمت                                 |
| ۱۲۶ | فارغ شدن از زندگی ناخودآگاه                          |
| ۱۳۰ | مواجهه با سایه                                       |
| ۱۳۷ | فصل ۱۱ حرکت به سوی نور                               |
| ۱۳۸ | ذهن خودآگاه - زندگی هدفمند                           |
| ۱۴۰ | فردیت یافتن - دست یابی به آنچه برای آن خلق شده ایم   |
| ۱۴۹ | فصل ۱۲ وعده های الهی: تضمین موفقیت در مبارزه با سایه |
| ۱۵۰ | وعده حضور  |
| ۱۵۲ | عهد معنا   |
| ۱۵۹ | فصل ۱۳ شش توشه: این گونه سفر بی خطر می شود           |
| ۱۶۰ | ایمان  |
| ۱۶۲ | امید   |
| ۱۶۳ | عشق  |

|     |       |
|-----|-------|
| ۱۶۷ | لطف   |
| ۱۶۷ | رحمت  |
| ۱۷۰ | آرامش |

|     |  |
|-----|--|
| ۱۷۳ | فصل ۱۴ دعاهای راه: آسیب‌های سفر را خنثی کنید |
| ۱۷۴ | صداقت  |
| ۱۷۷ | شهامت  |
| ۱۷۸ | آگاهی  |
| ۱۸۰ | تنویر  |
| ۱۸۵ | دعوت زندگی را بپذیرید                        |

## مقدمه

امید و التیام مضمون این کتاب را تشکیل می دهد. این کتاب درباره ترمیم شأن و وقار ما به عنوان انسان و بازگرداندن زندگی خود به مرتبه کمالی است که حق ذاتی ما می باشد. ما مقام افتخارآمیز ذاتی مان را که به آن فراخوانده شده ایم از دست داده و ترک کرده ایم. این موضوع انکارناپذیر است. جامعه ما دیگر اجازه نمی دهد به خود نگاه کنیم و به نتیجه ای که دلخواه مان است دست یابیم. واضح است که انسان امروزی چنانچه یونگ می گوید در جست و جوی روح است. بنابراین زمان آن رسیده است که بازگشت کنیم؛ بازگشت به خود حقیقی مان. در این کتاب کوشش کرده ایم چگونگی این بازگشت را نشان دهیم.

در این کتاب می خواهیم خوانندگان را متقاعد کنم که اشتباهی در کار است و ما بسیار پایین تر از مرتبه ای که برای انسان بودن منظور شده است زندگی می کنیم؛ در عین حال بدانیم با اینکه مشکل بسیار جدی است، قابل اصلاح می باشد. می خواهیم شما را قانع کنم که همه ما به کمال روحی و روانی مان که آن را «عرصه زندگی» می نامم، دعوت شده ایم. امیدوارم بتوانم در این کتاب درک و شناخت مان از عرصه زندگی را اندکی وسعت بخشم؛ همچنین برای چگونگی پیمودن این راه دراز و پرپیچ و خم، پیشنهادهایی ارائه می شود.

اگر تشبیهی پزشکی به کار بگیریم، می توان گفت بخش های اول و دوم این کتاب مانند تشخیص بیماری هستند. آنها به ما می گویند که اشتباه در چیست و چرا اوضاع و امور این گونه هستند. دانش، قدرت است. از این رو اگر چگونگی و چرایی اشتباه را ندانیم و شناسیم، نمی توانیم کاری برای رفع اشتباه انجام دهیم. جای شکر است که ما در این بخش چندان ناآگاه نیستیم.

همان گونه که گفته شد مضمون این کتاب، امید است. اما به نظر می رسد بخش اول کتاب، این حقیقت را تکذیب می کند زیرا مانند گزارش پزشکی است که به تازگی به

وجود توموری بدخیم در بدن شما پی برده است. دانستن آن خوش آیند نیست؛ اما ضروری است. خبر خوب آنکه توموری که ما را – هم به عنوان فرد و هم در بعد وسیع تر یعنی به عنوان جامعه – تهدید می کند، در مان ناپذیر نیست. به رغم سرطان که در بدن منتشر می شود، در این مورد بر ماست که تصمیم بگیریم این تومور پخش شود یا نه. در آنجا به موضوع التیام باز می گردیم.

ما به خوبی می دانیم که مشکل مان چیست. تومور و رحمان – هم در نوع فردی و هم در نوع جمعی – شناسایی و قرنطینه شده است. با تکیه بر یکی از متون معنوی و کهن – که شناخت ما از ظلمت معنوی را روشنایی می بخشد – و روان شناسی کارل گوستاو یونگ که بر «سایه» نهاد ما گسترده می شود، مشکل را بررسی می کنیم. این دو با هم به ما کمک می کنند تا تنگنای مان را بشناسیم.

بخش دوم به بررسی وجه سایه وجود مان، به صورت فردی و جمعی و سازمانی، می پردازد. سازمانی که برای بررسی و موشکافی این مسئله در نظر گرفته ام کلیساست. در ادامه تشبیه پزشکی، مطالبی که بعد از بخش دوم می آید به عمق می پردازد و شامل موضوع درمان می شود. جای شکر است که بیماری ما مهلک نیست. بخش های سوم و چهارم کتاب به بررسی موضوعی می پردازد که منظور از آن رویاروی شدن با سایه و چگونگی برخورد با آن است. در حالی که می آموزیم نبرد نیک (بخش سوم) را در پیش بگیریم و اجتماع رهایی بخش (بخش چهارم) را به عمل بگذاریم، قادر به انجام این کار می شویم. بخش های پنجم و ششم، کتاب را با نگاهی عمیق به رسالتی که هر یک از ما به آن فراخوانده شده ایم، یعنی رشد روحی و روانی خود، به انتها می رسانند. همان طور که گفته شد اصطلاح من برای این رشد که فراخوانی ضروری و بنیادین است، «عرصه زندگی» می باشد.

برای آخرین بار به تشبیه پزشکی مان باز می گردم. اگر بعد از آنکه درباره تشخیص بیماری شنیدیم، متعهد شویم که درمان تجویز شده را در پیش گیریم، آنگاه پیش شناخت، نه تنها بر ایمان خوب است، بلکه عالی است. در حقیقت ما خود را سالم تر از آنچه تصور می کرده ایم خواهیم یافت.



بخش اول

مرگ نور

سایه، یک بال تاریک  
بر سر الهه زمین گسترده است.<sup>۱</sup>  
لوئیس

## فصل ۱

---

### کجا زندگی می‌کنیم: آرمان شهر یا کابوس شهر؟

وودی آلن می‌گوید: «بشریت بیش از هر زمان دیگری در تاریخ، با دوراهی مواجه شده است. یک راه به ناامیدی و درماندگی کامل منتهی می‌شود و راه دیگر به انهدام کامل می‌رسد! بیایید دعا کنیم که عقل انتخاب راه درست را داشته باشیم.»<sup>۲</sup> وودی آلن با شیوه شگفت‌انگیز خود بر حقیقتی انگشت گذاشته است: خطایی در ما وجود دارد. البته شرایط، آن‌طور که کم‌دین مشهور به طعنه می‌گیرد جان‌فرسا نیست؛ اما وخیم است.

در آغاز قرن بیستم، دنیای معاصر از پیش‌بینی چشم‌انداز آرمان شهر آتی به‌طور کامل سرمست شده بود. گفته می‌شد: «عاقبت وضع بشریت بهتر و بهتر می‌شود؛ عصر جدید در حال طلوع است؛ نیروی نهفته بشری نامحدود است؛ همان‌طور که معجزه پزشکی ضعف‌های جسمانی را از میان می‌برد، فضل و فرهنگ، ما را از کاستی‌های اخلاقی مان‌رهایی می‌بخشد؛ دشمنانی نظیر بیماری، خشونت، جهل و جنگ که دیری است بلای دنیا هستند رنگ می‌بازند؛ دیگر می‌توان به بهشت دست یافت.» ... و به این ترتیب بشریت، آرمان‌شهری تازه را گرامی می‌داشت. آه!!!

---

1. C.S. Lewis, *That Hideous Strenghth*, The MacMillan Company, 1964. p.293.  
2. Foster Hirsch, *Love, Sex, Death and Meaning of Life* (McGraw Hill, 1981), p. 92.



اما پس از یک دوران رکود اقتصادی، دو جنگ جهانی و چند عملیات پلیسی، اکنون دنیا کمی جدی و حتی خسته و درمانده شده است. امروز با یک جفت تازی شکاری هم نمی توان آرمان شهر را یافت. به نظر می رسد نه تنها عازم آرمان شهر نیستیم که به طور مستقیم به سوی کابوس شهر می رویم. چه تغییری در روح جمعی ما به این بی نظمی اجتماعی دامن زده است؟ پشت این همه چیست؟

سخنان پدرم را به یاد می آورم که درباره تجربه هایش از دوران رکود بزرگ حرف می زد؛ هر چند که او همیشه می گفت هرگز نتوانست سر در بیاورد چه چیزی در آن دوران، عالی و چشمگیر بود. او در کنتاکی شرقی در محیطی روستایی بزرگ شد و زندگی اش هم چون کوه های همان منطقه، سخت و ناهموار بود. رکود اقتصادی، آن شرایط دشوار را چند برابر کرده بود. به رغم آن روزهای سخت و طاقت فرسا، عرف و اخلاقیاتی همه گیر وجود داشت که مردم از آن پیروی می کردند. میان آنها درک، احساس پیوند و همبستگی وجود داشت. بارها از پدرم شنیدم: «مردم حتی در خانه خود را قفل نمی کردند.» آنها به هیچ وجه نگران نبودند دیگران حتی کسانی که گرسنه بودند، چیزی را برابیند. و این وضع فقط یک نسل پیش بود.

این موضوع را با آنچه چند سال قبل روی داد، یعنی زمانی که در یکی از شهرهای بزرگ آمریکا برق سراسر شهر قطع شد، مقایسه کنید. ناگهان دزدی شایع شد. ویرانگری و نابودی فقط به خاطر خود نبود کردن، در سراسر شهر روی داد. امروزه حتی برنده شدن در یک مسابقه ورزشی انگیزه لازم برای چپاول و تخریب را به یک شهر می دهد.

نمونه دیگری را در نظر بگیرید؛ در یکی از نشریه های خبری<sup>۱</sup> که به خشونت در مدارس می پردازد، تصویری از جلیقه های مارک دار برای دانش آموزان ابتدایی چاپ شده است. این جلیقه ها منحصر به فرد هستند، زیرا در واقع جلیقه های ضدگلوله اند. آنها برای کودکان طراحی شده اند تا هنگامی که در مدرسه هستند یا در محله شان راه می روند ایمن باشند. این موضوع ناشی از بدبینی والدین نیست. هر روز بیش از نیم میلیون دانش آموز دبیرستانی اسلحه به مدرسه می برند. بازی در محله ها که بسیاری از ما با دل خوشی از آنها یاد می کنیم، جای خود را به باندهای محلی می دهند.

1. U.S. News & World Reprint, 8 November 1993.

بخش اول - مرگ نور ۵

در همان نشریه جدولی به نام «زمان چگونه تغییر یافته است» آمده است که عمده ترین مشکلات انضباطی مدارس آمریکا را بنا بر اظهار نظر معلمان در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۹۰ نشان می‌دهد. این جدول، قانون شکنی‌ها، از بزرگ‌ترین تا کوچک‌ترین آنها را نشان می‌دهد.

|                   |                          |
|-------------------|--------------------------|
| ۱۹۹۰              | ۱۹۴۰                     |
| مصرف مواد مخدر    | بی‌اجازه حرف زدن         |
| مصرف الکل         | جویدن آدامس              |
| بارداری غیر مشروع | بلند حرف زدن             |
| خودکشی            | دویدن در راهروها         |
| تجاوز             | خارج از نوبت بودن        |
| سرقت              | نقض مقررات مربوط به لباس |
| تهاجم             | زباله پراکنی             |

در همان نشریه مقاله‌ای آمده است که به ترس روزافزون شهروندان ما از موضوع جرم و جنایت اشاره می‌کند. در میامی مادری توریست و اهل آلمان بیهوده و بی‌دلیل کشته می‌شود. آدم‌کش‌ها، قبل از کشتن وی، در حضور پسر شش ساله‌اش او را کتک می‌زنند، از او سرقت می‌کنند و با اتومبیل او رازیر می‌گیرند. شش نوجوان در هوستن به تجاوز وحشیانه و بعد خفه کردن دو دختر جوان متهم هستند. دخترها از منطقه‌ای پُردرخت میان‌بر می‌زدند که به‌طور تصادفی شاهد مراسم عضویت دو نفر در باند آن نوجوانان می‌شوند. در نیویورک معلمی در پارک، فقط برای سرقت دو چرخه‌اش به‌دست چهار نوجوان از پشت هدف گلوله قرار می‌گیرد. به‌طوری که نویسنده این مقالات اشاره می‌کند: «خشونت بسیار متداول و فساد بسیار شایع و پیش‌پا افتاده شده است.»

البته این تغییرات فقط در جوانان جامعه آمریکایی دیده نمی‌شود. در میان افراد بزرگسال، فقط به‌عنوان نمونه می‌توان به خشونت در محل کار اشاره کرد که رو به افزایش است. در سال ۱۹۹۱ فقط در تگزاس، صدوهفده فقره قتل در محل کار گزارش شده است. آدم‌کشی علت عمده مرگ و میرهای آن ایالت در آن سال است. گویی ما مردمی شده‌ایم که از شراب خشونت سرمست می‌شوند.

اما فقط تشدید جرم پرخشونت نیست که چهره جامعه ما را تغییر می دهد. ما هر روز مردمی بی نزاکت تر می شویم. مهربانی و آداب احترام که زمانی رایج بود جای خود را به وقاحت و خودخواهی می دهد. ناسازگاری و ناشکیبایی سرگرمی ملی ما شده است. هنگامی که مشتریان کالای مورد نظر خود را در فروشگاه نمی یابند از فروشنده خشمگین می شوند. راننده ها با عجله برای رسیدن به چراغ قرمز بعدی راه یکدیگر را سد می کنند و علائم رانندگی را نادیده می گیرند.

هفته گذشته در رستوران شلوغی، فروشنده نوجوانی را دیدم که یک مشتری بیست ساله و بی ادب او را به گریه انداخت. مشتری نمی توانست باور کند که می بایست به آن دختر جوان می گفت چه نوع ساندویچی می خواست. فروشنده به اشتباه در ساندویچ او پیاز گذاشته بود. مشتری پرخاش کرد و گفت: «من که گفته بودم پیاز نمی خواهم. هفته قبل هم به اینجا آمده بودم. باورم نمی شود که یادت نیست ساندویچم را چطور می خواهم. تو چقدر احمق!» رستوران پر از مشتری بود. با نگاه کردن به چهره درهم شکسته و خجالت زده دختر جوان می شد حدس زد که می خواست به گوشه ای بخزد و بمیرد.

به ما گفته اند که انسان اندکی فروتر از مرتبه فرشتگان آفریده شده است. با این وصف در دنیا چه روی داده است؟ چه بر سر ما آمده است؟ پاسخ به راحتی ساده است. هنگامی که نور می میرد، جامعه به همین شکل در می آید. بگذارید توضیح بدهم. پیش تر، من و خانواده ام در خانه ای زندگی می کردیم که چند بوته بلند خرزهره با گل های سفید و قرمز، باغچه آن را زینت می بخشیدند. یک روز بهاری متوجه شدم رشد یکی از بوته های سفید از سایر بوته ها کندتر است. خرزهره به طور معمول رشدی سریع دارد. اما آن بوته خاص اصلاً رشد نکرده بود. تصمیم گرفتم آن را ببرم و جایش بوته دیگری بکارم.

وقتی که تبرم را به سوی تنه بوته نشانه رفتن آماده حادثه ای که روی داد نبودم. تیغه تبر به راحتی بر تنه بوته نشست و آن را قطع کرد. من چندان قوی نیستم و تیغه تبر هم تیز نبود. اما وقتی که تیغه به تنه بوته خورد با همان ضربه آن را به طور کامل قطع کرد. بوته قطع شده را برداشتم و به بُرش آن نگاه کردم. با یک نگاه می شد همه چیز را فهمید. آفت به قلب بوته رسیده بود و آن را از درون کشته بود. نمی دانم این بوته چگونه توانسته بود تابستان گذشته را پشت سر بگذارد. در هر حال قلب بوته مرده بود.

## بخش اول - مرگ نور ۷

این حکایت ساده، به طور دقیق شرایط جامعه ما را توصیف می‌کند. تظاهر به زندگی وجود دارد، اما سلامت ما رو به زوال است. قلب ما از درون سالم نیست. نور در حال مرگ است.

### انسانیت در اغما

من معتقدم بحرانی‌ترین خسارتی که به عنوان یک جامعه با آن مواجه شده‌ایم و ما را به سوی کابوس شهر می‌برد، خسارت در مسیر معنوی است. شاید از یاد برده‌ایم که از کجا آمده‌ایم. روکه<sup>۱</sup> گفته است: «آمریکا جایی است که وحشی‌ترین انسان‌های روی زمین به آنجا آمده‌اند تا هر کار ناپسندی را که خرسندشان می‌کند انجام دهند.» من نوشته‌ها و طنز روکه را دوست دارم. اما او در درس تاریخ پایین‌ترین نمره را می‌گیرد. ما ملت آمریکا، میراث معنوی بسیار غنی‌ای داریم. ما مردمی هستیم که اجدادمان با هدف مشترک‌رهایی معنوی با هم متحد شدند. این افراد برخلاف نواقص و خطاهای مستند و بی‌شمارشان پیرو آزادی بودند تا انسانی کامل را پرورش دهند. آنها این انسان کامل را ذاتاً معنوی می‌دانستند. ولی ما به عنوان یک ملت این عطرش را از دست داده‌ایم و به قول اینشتین «نسل ابزار پیشرفته و اهداف سردرگم» شده‌ایم. دیگران متوجه این حقیقت شده‌اند. دگراندیش شوروی سابق، الکساندر سولژنیتسین<sup>۲</sup>، به شیوایی این موضوع را بیان کرده است. او خطاب به سیصد و بیست و هفتمین دوره فارغ‌التحصیلی دانشگاه هاروارد هشدار داد که بزرگ‌ترین تهدید برای آمریکا در این حقیقت نهفته است که مردم آمریکا از لحاظ معنوی تخلیه شده‌اند و این وضعیتی است که به کابوس شهر اجتماعی و مداوم منتهی می‌شود. او در اشاره به این فاجعه می‌گوید:

«شکوفایی کامل میراث اخلاقی قرن‌ها مسیحیت، با آن ذخایر عالی رحمت و ایثار، روی داد. غرب عاقبت به حقوق بشر و حتی بیشتر از آن دست یافت، اما فهم او از مسئولیت در قبال خدا و جامعه کم‌نورتر و کم‌نورتر شده است. در دهه‌های گذشته، برخورد خودخواهانه و به ظاهر قانونمند غرب با دنیا به اوج خود رسیده است و دنیا خود را

---

1. P.J. O'Rourke

2. Alexander Solzhenitsyn

در بحران معنوی خشن و بن‌بستی سیاسی می‌یابد. تمامی دستاوردهای فنی تجلیل شده، فقر اخلاقی قرن بیستم را جبران نمی‌کند و هیچ‌کس حتی در قرن نوزدهم تصور آن را نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

حق با سولزنیستین است. ما در آغوش بحرانی معنوی قرار داریم. به نام آزادی، فردیت و تحت پوشش روشنفکری، میراث معنوی مان را برای یک وعده غذای ناچیز رها کرده‌ایم. این بزرگ‌ترین خسران ماست. دقیقاً به همین دلیل نور در جامعه ما و به مرگ است و ما بیشتر و بیشتر احساس می‌کنیم که در ما خطایی هست. تن‌پوش نازک نزاکت که امروزه روح عقیم و سرگردان بشر را می‌پوشاند، در برابر دیدگان ما از هم فرو می‌پاشد.

داگ مینتر<sup>۲</sup>، جوان آمریکایی - آفریقایی که دانش‌آموز دبیرستانی در محله ما بود، اکنون در رشته علوم سیاسی دانشگاه تنسی درس می‌خواند. وی در یکی از روزنامه‌های محلی، مسئله را بهتر از صدها سیاست‌مدار مطرح کرده است. خرد او بسیار بیشتر از سن اوست:

به‌عنوان مردی جوان اکنون به گذشته، به ایام کودکی ام نگاه می‌کنم و در تعجبم که چه بر سر زندگی قدیم و دلنشین مان آمده است؟ جای بازی قایم‌باشک را بازی‌های واقعی زندگی «پنهان شو وگرنه کشته می‌شوی» و «بزن وگرنه می‌خوری» گرفته است.

چرا چنین وضعی روی داده است؟ استادهایم به من می‌گویند که این وضع فقط کمبود اخلاقیات است. ما دیگر حس همبستگی نداریم. همبستگی بسیار مهم است؛ زیرا بستری سنتی است که در آن عزت‌نفس و حرمت به دیگران زاده، تغذیه و محافظت می‌شود.

---

1. Aleksandr Solzhenitsyn, *A World Split Apart* (Harper & Row, Publishers, 1978), pp. 51-52.

این جشن پایان تحصیلی، واکنشی تعجب‌آور را برانگیخت. تعدادی از حضار که به خشم آمده بودند در میان سخنرانی سولزنیستین آنجا را ترک کردند. این امر برای دانشگاهی که شعارش حقیقت است، بسیار عجیب بود.

2. Doug Minter

سفیدپوست‌ها نمی‌توانند مرجع زندگی سیاه‌پوست‌ها باشند. برای همین سیاه‌پوستان تصمیم گرفتند در نظامی با معیارهای بنیادین زندگی امروزی زندگی نکنند. بیا بید از یکدیگر شکایت نکنیم؛ زیرا ما همه همچون فرزندان ناخلف عمل کرده‌ایم و زمان بازگشت به خانه رسیده است. بیا بید همه به‌عنوان فرد بایستیم تا راه‌حلی برای جمع پیدا کنیم.<sup>۱</sup>

آیا مقدر است به پس‌گرایی حاضر ادامه دهیم؟ من یک لحظه هم باور ندارم که ناچاریم آن را ادامه دهیم. به‌علاوه، تصور می‌کنم خوب است به مکانی که در حال حاضر در آن هستیم رسیده‌ایم. نوین‌گرایی کوشیده است جامعه را بر اساس استدلال ذهنی مثله‌شده بسازد و بعد زندگی معنوی را در آن راه ندهد. اما این وضع هرگز نمی‌تواند موفق شود. می‌بایستی از مدت‌ها قبل تشخیص می‌دادیم که علاوه بر موجوداتی جسمانی و اجتماعی، موجوداتی معنوی هستیم. هر چه زودتر به این حقیقت روی آوریم بهتر است.

اگر راهی را که به‌سوی کابوس شهر می‌رود ادامه می‌دهیم، به دلیل آن است که خود این وضع را انتخاب کرده‌ایم. ما در عمل کردن آزادیم. ما آزادیم که تغییر و تحول ایجاد کنیم. من معتقدم که هدف ما برای دنبال کردن رشد معنوی مان، ندای فردی و جمعی ماست. درست همان‌طور که یونگ می‌گوید ما نیاز داریم روح مان را احیا کنیم. فرسایش معنوی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است. می‌بایستی هم چنین باشد.

همان‌گونه که در مقدمه آمد، این کتاب درباره ترمیم شأن و وقار ما به‌عنوان انسان است. مضمون این کتاب التیام و امید، رهایی و احیاست. این کتاب درباره احیای زندگی ما و بازگرداندن کمال به آن است که حق ذاتی ماست.

برای آن که دست به عمل بزنیم، نخست ببینیم چگونه به جایگاه کنونی رسیده‌ایم. از این رو اکنون به موضوع ظلمت معنوی می‌پردازم، زیرا آنجا که نور می‌میرد به‌طور قطع ظلمت وجود دارد.

---

1. Doug Minter, "To Curb Violence our Communities Must Go Back to the Basics," *Knoxville News-Sentinel*, 6 February 1994.